

مقدمه

بسیاری از متفکرین سیاسی در بحث از مقوله حاکمیت، سرمنشاء حاکمیت را به دو گونه تئوکراسی و دموکراسی تقسیم می‌نمایند. در حاکمیت نوع اول که می‌توان آن را خدامداری مطلق نامید، مردم در تعیین سرنوشت خود در فرآیند تصمیم‌گیریهای سیاسی و اجتماعی جایگاهی ندارند و تا حد جمادات تنزل مقام می‌یابند و قدرت و حکومت به کمال و تمام و انحصاراً مختص به خدا می‌باشد. در نوع دوم و به بیان بهتر انسان مداری مطلق، فقط مردم کانون و سرچشمه حاکمیت و قدرت سیاسی و فعال مایشاء تلقی گشته و خداوند و مذهب یکسره به حاشیه رانده شده است. جمهوری اسلامی ایران به مثابه مولود انقلاب اسلامی با طرد این افراط و آن تفریط و با حک و اصلاح و تلفیق از آنها دکترین و الگوی نوینی تحت عنوان «حکومت مردمسالاری دینی» به جهانیان عرضه داشت. براساس این آموزه و در چارچوب خدامحوری و در راستای حاکمیت خداوند، انسانها با بهره‌گیری از آزادی و اختیار خدادادی به عنوان خلیفه الله و اشرف مخلوقات جایگاه و منزلت الهی و اصیل خود را باز می‌یابند و سرنوشت خود را در عرصه‌های گوناگون به ویژه در فراگرد تصمیم‌گیری سیاسی در ظل و ذیل حکومت منتخب خودشان رقم می‌زنند.

سؤال اصلی پژوهشی که در پی می‌آید این است که مبانی نظری و عملی دکترین «حکومت مردمسالاری دینی چیست؟» فرضیه و ادعای این پژوهش آن است که این نوع رویکرد به انسان، حکومت و دین ریشه در اندیشه و سیره امام علی(ع) دارد که آن نیز برآمده از آرا و عقاید و سنت و سیره پیامبر گرامی اسلام(ص) است. به دیگر سخن حکومت حدود پنج ساله امیرمؤمنان(ع) که تداوم حکومت پیامبر اکرم(ص) در شرایطی متفاوت و بس دشوار می‌باشد، الگو و اسوه تمام‌نمای حکومت مردمسالاری دینی محسوب می‌گردد. بر پایه چنین نظریه‌ای حکومت حضرت علی(ع) دموکرات‌ترین و مردمی‌ترین حکومت جهانی به شمار می‌آید.

حکومت امام علی (ع) واجد دو رکن و وجه الهی و مردمی است. این مقاله متکفل تبیین و تحلیل اجمالی وجه مردمی حکومت امیرمؤمنان (ع) با استناد به افکار و رفتار آن حضرت است. این دو رکن رابطه تنگاتنگ و تفکیک‌ناپذیری با یکدیگر دارند. رکن مردمی زمامداری حضرت علی (ع) برگرفته و معلول جنبه الهی آن است. اساساً تمامی حرکات و سکنات امام علی (ع) در کلیه شؤون عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی صبغه خالصانه الهی دارد. کرامت و منزلت انسانها نزد امیرمؤمنان (ع) و عشق و علاقه آن حضرت به مخلوقات، ترجمان و تجلی‌گاه مسئولیت الهی و عشق به خالق است.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

از چنین منظری در حکومت امام علی (ع) مردم از قدر و منزلت و جایگاه رفیعی برخوردارند و نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌نمایند. از این رو است که با عدم استقبال مردم، صحنه حکومت و قدرت سیاسی را ترک می‌کند و با خواست و اراده مردم زمام امور را به دست می‌گیرد و هیچ‌گاه خود را به اجبار و اکراه بر مردم تحمیل نمی‌نماید. زمامداری امیرمؤمنان (ع) با مشارکت گسترده و اصرار و اشتیاق بی‌نظیر مردم در شکل بیعت همگانی و رأی اکثریت و آزادانه آن هم در ملاء عام و در مسجد و توام با انتخابی آگاهانه و با درایت و بعد از اتمام حجت شکل می‌گیرد.

امتناع الهی از اخذ قدرت جهت ابتناء مردمی حکومت از ممیزات بنیادین حکومت حضرت علی (ع) به حساب می‌آید. در اندیشه سیاسی امیرمؤمنان (ع) حکومت به مثابه تجلی حاکمیت خدا متعلق به مردم است. به منظور کاوش رکن مردمی حکومت امام علی این نوشتار از زاویه‌ای خاص آرا عقاید و عملکرد حضرت علی (ع) را امعان نظر قرار داده و صرفاً بخشی از مولفه‌های نظریات آن حضرت پیرامون حکومت را که حاوی صبغه و جنبه مردمی است تا حدودی برجسته کرده و به تتبع و تفحص آن همت گماشته است. ضمناً به منظور تعمیق شناخت دیدگاه‌های امیرمؤمنان (ع) ریشه‌های قرآنی و نبوی بنیانه‌های تفکرات امام (ع) به صورت اجمالی مورد بررسی قرار گرفته تا در هر مبحث یک ارتباط و نظم منطقی میان مشترکات رهیافتهای قرآن، پیامبر اکرم (ص) و

حضرت علی (ع) ایجاد گردد. در این چارچوب ابتدا به تبیین علمی تفکیک مفاهیم حکومت و حاکمیت و رابطه آنها با یکدیگر تحت عنوان 'حکومت مردم جلوه‌گاه حاکمیت خدا' پرداخته است. اهمیت و ضرورت حکومت برای جوامع بشری از منظر امام علی (ع) مطالب قسمت بعدی را تشکیل می‌دهد. بررسی علل تعلق حکومت به مردم و همچنین تشریح خصلت دوگانه امانت الهی - مردمی حکومت محور مطالب بخشهای دیگر می‌باشد. بخش اخیر به کنکاش نقش و تأثیر مردم در اقبال و ادبار امام علی (ع) به حکومت اختصاص دارد. در هر یک از این بخشها جهت اتقان علمی و مستدل ساختن مدعیات تحقیق به آیات و روایات متعدد از پیامبر اکرم (ص) و خصوصاً امیرمؤمنان (ع) و رفتار و شیوه عمل و سخنان آن حضرت استناد شده است.

۱. حکومت مردم جلوه‌گاه حاکمیت خدا

به مثابه نقطه عزیمت این نوشتار و یک بحث بنیادین تذکر این نکته ظریف ضروری است که میان حکومت و حاکمیت تفاوت وجود دارد. خلط این دو مقوله با یکدیگر و عدم تفریق به این نکته اساسی در مباحث پیرامون حکومت موجد اعوجاجات و انحرافات است، نقیصه‌ای که در پاره‌ای از پژوهش‌ها در این زمینه مشاهده می‌گردد. در جهان بینی توحیدی بویژه اسلامی که در آن توحید به خالص‌ترین وجه تشریح شده، حاکمیت به معنای برخورداری از 'قدرت برتر فرماندهی و امکان اعمال اراده‌ای فوق اراده‌های دیگر' (قاضی، ۱۳۷۹، ص ۷۲) منحصرأ و مطلقاً متعلق به خداوند، خالق هستی است و در این خصوص شریک و رقیبی ندارد. آیات متعدد مشتمل بر واژه 'حکم' که به معنای حاکمیت به کار رفته نظیر آیات ذیل مبین این واقعیت است که حاکمیت اصیل حق ویژه خداوند سبحان است و جز او کسی واجد چنین حقی نمی‌باشد. 'الاله الحکم و هو اشرع الحاسبین - بدانید که حکم و داوری مخصوص او است.' (انعام، آیه ۶۲) و همچنین 'ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا اياه' حکم تنها از آن خداست و امر کرده جز او را عبادت نکنید. (یوسف، آیه ۴۰)

این حاکمیت انحصاری و مطلق الهی در روی زمین به شکل حکومت که به معنای وسیع کلمه شامل رهبری و ارگانها و نهادهایی که عملاً سررشته فرماندهی را در یک کشور به دست دارند، تبلور و عینیت می‌یابد. به بیان دیگر حکومت به مفهوم کلی که نمایانگر اجرای اقتدار عمومی توسط حاکم است همان حاکمیت به جریان افتاده و عامل اجرای آن می‌باشد. (قاضی، صص ۱۰۶-۱۰۷)

خداوند بر مبنای مشیت حکیمانه خود امانت آزادی و اختیار را به انسانها به عنوان اشرف مخلوقات عطا فرموده است: *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ* - همانا ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه عرضه کردیم پس از حمل آن خودداری کردند و از آن بیمناک شدند و انسان آن را حمل کرد. (احزاب، آیه ۷۲) خداوند حکومت و امارت را در این فرایند به انسانها سپرده است تا وسیله‌ای برای تکامل و تعالی و آزمایش و اختبار آنها باشد. بنابراین حکومت در مکتب اسلام جلوه‌ای از حاکمیت خداوند در روی زمین محسوب می‌گردد. بدین سبب است که چنین حکومتی استبداد، ظلم و جور سلطه‌گران را بر نمی‌تابد، همانگونه که روح انسان نمی‌تواند به خصائص و فعالیت‌های انسانی که تحت مدیریت روح قرار دارد استبداد و ظلم و تعدی کند. منظور از حکومت مردم بر مردم حکومت عقول و وجدانهای پاک بر مردم است نه زور، قدرت و خشونت مردم و نه تخیلات، انگاره‌ها، تمایلات بی‌پایه، نظریات شخصی و نظایر آنها. (شهیدی، ۱۳۶۸، ص ۳۰۴)

یکی از کج‌فهمی‌های خوارج متعصب و متصلب که مبنای اعتراض آنها به امام علی (ع) متعاقب قضیه حکمیت تحمیلی به آن حضرت در جنگ صفین شد همین یکسان تلقی کردن حکومت و حاکمیت بود. امیر مؤمنان (ع) در پاسخ خوارج کوتاه‌بین ضمن مرزبندی بین این دو موضوع جهت اصلاح انحراف آنها، حکومت را از حاکمیت متمایز ساخته و آن را امری متعلق و مربوط به مردم و انتخاب آنان معرفی نمود و در پاسخ خوارج که شعار *لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ* را سر داده و حکم یعنی حاکمیت را به معنای حکومت به کار می‌گرفتند، فرمود: *نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنْ هُوَ لَا يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بَدَأَ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ* [آری درست است که حکمی جز برای خدا

نیست اما آنها (خوارج) می‌گویند هیچ امارت (حکومتی) جز مخصوص خدا نیست در حالی که مردم ناگزیر به داشتن امیر هستند خواه نیکوکار یا بدکار [(شهیدی، ص ۳۹) این اعوجاج فکری و التقاط تئوریک خوارج، آنان را به ورطه بن‌بست، بحران و تضاد بین نظر و عمل کشاند. آنان از یک سو به لحاظ نظری عقیده داشتند که حکومت از آن خداست و حاکم تنها خداوند است و از سوی دیگر در عرصه عمل چاره‌ای جز پذیرش شخصی به ریاست خود برای انجام و انسجام و ساماندهی امور نمی‌دیدند. بدین خاطر وقتی در جلسه سران خوارج مسئله رهبری مطرح گشت چند تن از آنان تعیین رهبر و حاکم را منافی و مغایر با مرام و مسلک خویش اعلام کردند. حرقوص بن زهیر، حمزة بن سنان و شریح بن اوفی از پذیرش ریاست سرباز زدند و عبدالله بن وهب که به پیامد خطرناک تفکر و مرام غیرمعقول خودشان واقف شده بود و می‌دانست که اگر به واقعیت اجتناب‌ناپذیر قبول حکومت و رهبری کسی در بین خود رضایت ندهند هرج و مرج و آشفتگی امور آنها را مضمحل می‌سازد، برخلاف اعتقاد و مسلک ادعایی خود آمادگی‌اش را برای قبول ریاست اعلام کرد. (ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ ق، ج ۲، ص ۳۰۸)

حضرت علی (ع) هنگام تبیین ممیزات حکومت آرمانی و ایده‌آل و حاکم حائز شرایط مطلوب، تفکیک میان حکومت و حاکمیت را مطرح نظر قرار داده‌اند: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» - ای مردم سزاوارترین شخص به این امر (خلافت، ولایت، حکومت و ...) تواناترین مردم است بر آن (به لحاظ سیاست، مدیریت و اداره امور اجرایی جامعه) و داناترین آنها است به امر (احکام خدا). (شهیدی، ص ۱۷۹) در این کلام راهبردی واژه «امر» دو بار به کار رفته، اولی به معنای امر مردم (حکومت) و دومی به معنای امر خدا (حاکمیت) است. از این حدیث می‌توان استنتاج کرد که هر گاه دو خصلت داناترین و تواناترین در یک فرد جمع گردید و سیستم «شایسته سالاری» به مفهوم واقعی کلمه اعمال شود، مقام خلافت و ولایت در بهترین شکل آن به منصف ظهور می‌رسد. علم به احکام الهی موضوعی شرعی است اما توانایی اداره امور مردم بر جامعه به تشخیص و تایید مردم بستگی پیدا می‌کند. از این

رو می‌توان ادعا کرد که حکومت مطلوب و آرمانی حاوی عناصر دوگانه مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی است. (بازرگان، ۱۳۶۱، ص ۵۳)

۲. تعلق حکومت به مردم

خداوند متعال خلافت در زمین را به نوع انسان محول کرده * هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ - او کسی است که شما را جانشین‌های خود در روی زمین قرار داده است * (فاطر، آیه ۳۹) و وارث زمین شناخته است: * وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ * و ما در (کتاب) زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد. * (انبیاء، آیه ۱۰۵) خدا از انسانها خواسته که به آبادی و عمارت زمین همت گمارند: * هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا * او شما را از زمین آفریده و از شما خواست (یا به شما نیرو داد) تا در آن به آبادانی بپردازید. * (هود، آیه ۶۱) و در این فرآیند از آزادی اراده بهره جویند و به انتخاب احسن و اصلح اقدام ورزند: فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ * مژده رستگاری بده آن بندگان مرا که سخن را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می‌کنند. * (زمر، آیه ۱۸-۱۷) اعمال خلافت و به ارث بردن زمین و نیل به هدف آبادانی که در این آیات ذکر شده زمانی برای انسانها امکان‌پذیر است که مردم همپای آبادسازی زمین حق مدارانه و عادلانه در آن حکومت کنند و به حیات اجتماعی خود نظم و نسق دهند. آبادسازی مستلزم تأسیس حکومت عادلانه است کما اینکه اجازه خلافت در زمین از ناحیه خداوند خود به خود بر مفهوم اجازه حکومت عادلانه دلالت دارد. آیه * فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه * ثابت می‌کند که خداوند در انسان قدرت ارزیابی و انتخاب را تعبیه نموده و عملکرد و اقدام انسان که برخاسته از سنجش و انتخاب آگاهانه باشد اعتبار دارد، فراتر از آن به کسانی که چنین انتخابی را شیوه و معیار عمل خود قرار می‌دهند مژده (رستگاری) داده است.

در هر حال اگر، حکومت با روش عادلانه را حق طبیعی و خدادادی انسانها بدانیم لاجرم این مطلب را باید بپذیریم که مردم هر جامعه‌ای در اداره آن باید سهم باشند. در

این صورت انتخاب حکام توسط مردم چیزی غیر از اعمال این حق مشروع نبوده و حکومتی که بر شالوده انتخاب مردم بنا گردد حکومتی مشروع و مقبول اسلام است. همانگونه که قبلاً بیان گردید حالت ایده آل آن است که مردم کسی را به رهبری و زعامت خود برگزینند که علاوه بر شایستگی و توانایی اداره امور انسانها و برخورداری از علم مدیریت کشور، آگاه‌ترین و اعلم به احکام و قوانین الهی و متقی‌ترین مسلمانان باشد تا حکومت مردم در پرتو حاکمیت خداوند واقع شود و امر مردم از امر الهی نشأت بگیرد. نیل به این نقطه و ترکیب آرمانی و اصیل بایستی آزادانه و به اختیار خود انسانها صورت پذیرد و هرگز نمی‌توان و جایز نیست که تصنعی صورت پذیرد و برای تحقق آن به قوه قهریه و زور و خشونت متوسل شد. بدین معنا که تلاش شود اصلح افراد یعنی عالم‌ترین به دستورات شریعت و متقی‌ترین مسلمانان بدون آنکه مقبولیت عامه داشته و صلاحیت مدیریت امور جامعه را دارا باشد با اکراه و اجبار به مردم تحمیل گردد. خداوند می‌خواهد که انسان با آزادی و اختیار کامل و از راه به کارگیری عقل و تأمل به حق روی آورد و ملتزم صواب باشد و اجبار بر ایمان آوردن و تحمیل کردن دین و یا نوع خاصی از حکومت با زور و فشار را نمی‌پسندد، زیرا این امر با انسانیت انسان و خصائصی که خداوند به او اختصاص داده منافات دارد. خداوند به پیامبر اکرم (ص) دستور می‌دهد که حق را بگوید و عقیده‌ای را بر کسی تحمیل نکند: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» و بگو. این حق از سوی پروردگارت است، هر کسی که خواهد ایمان آورد و هر کسی که خواهد کفر ورزد. (کهف، آیه ۲۹) اگر خداوند می‌خواست انسان را در دنیا به داشتن ایمان مجبور کند، ما را به شکل و هیئت ملائکه خلق می‌کرد و اراده، اختیار و آزادی را از او سلب می‌نمود. حکمت الهی اقتضاء می‌کند که انسان آزاد و مختار باشد، عقلش را به کار گیرد و اراده‌اش را به کار زند و مسیر و راهش را برگزیند. بدین خاطر خداوند ایمان اجباری را در حوزه تعالیم پیامبران قرار نداده و فرموده: «لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» - اگر خداوند با اراده حتمی می‌خواست، تمامی اهل زمین ایمان

می آوردند (ولی این خواسته خداوند نیست که مردم با اراده حتمی ایمان بیاورند) پس آیا تو مردم را به اکراه وامی داری تا این که مؤمن شوند. (یونس، آیه ۹۹)

اراده و مشیت خداوند در آفرینش انسان به عنوان خلیفه و جانشین روی زمین این بود که هیچ عقیده و نظر و حکومت خاصی ولو به وسیله انبیاء بر او تحمیل نشود. چون اساسی ترین حقوق آدمی، آزادی در انتخاب عقیده و راه و روش زندگانی است: *إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا* « ما او را به راه هدایت کردیم چه سپاسگزار باشد و چه ناسپاس » (دهر، آیه ۳) حال که اکراه و اجباری در ایمان آوردن نیست، به طریق اولی تحمیل نوع خاصی از حکومت و یا حاکمی معین بر مؤمنین و مسلمانان که اصول و مبانی اسلام را پذیرفته اند، مطرود است.

حاکمیت مطلق و انحصاری متعلق به خداوند متعال است. بنابراین چنانچه خالق جهان که داناترین و تواناترین موجودات می باشد. فرد یا افراد خاصی را به نص صریح و مشخصاً توسط پیامبر اکرم (ص) به رهبری و خلافت نصب و تعیین کرده باشد حق انتخاب از مردم ساقط می شود و حکمرانی و اطاعت او واجب شرعی است *وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ* « هیچ مرد و زنی با ایمان را نرسد که چون خدا و فرستاده اش فرمانی دهد آنها در پذیرش آن اختیار داشته باشند. » (احزاب، آیه ۱۶)

بر پایه دلایل و شواهد عقلی و نقلی متعددی این شیوه انتخاب به بیان بهتر انتصاب رهبری جامعه در خصوص ائمه اطهار علیهم السلام و خصوصاً حضرت علی (ع) اعمال شده است. علامه حلی در کتاب "نهج الحق" برای اثبات امامت حضرت علی (ع) به هشتاد و هشت مورد از قرآن استناد نموده است که بنابر احادیثی که در کتب مشهور اهل سنت از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است همه آن موارد نمایانگر ابعاد شخصیت حضرت علی (ع) و امامت وی می باشد. در کتاب "أحقاق الحق" نیز نود و چهار مورد دیگر از قرآن کریم به استناد سی و هفت کتاب معتبر از اهل تسنن در اثبات حق ولایت و امامت امیرمؤمنان (ع) نقل شده است. در کتاب "الغدیر" علامه امینی نیز دهها حدیث در این زمینه که عمدتاً در کتابهای معتبر اهل سنت آمده، بیان شده است.

پیامبر اکرم (ص) ولایت و زمامداری پس از خود را حق مسلم حضرت علی (ع) می‌دانست، مع الوصف به جهت تعلق آن به مردم، به امیر مؤمنان (ع) توصیه می‌نماید تنها در صورتی که مردم راغب و راضی به رهبری آن حضرت بودند و به اجماع نظر رسیدند زمام امورشان را به دست گیرد و برای دستیابی به حکومت مطلوب و آرمانی یعنی جمع مشروعیت و مقبولیت به هیچ وجه از ابزار زور و اجبار علیه مردم که در این موضوع ذی‌نفع هستند، استفاده ننماید. حضرت علی (ع) در این زمینه می‌فرماید: «و قد کان رسول الله (ص) عهد الی عهدا فقال: یا بن ابی طالب لک ولاء امتی فان ولوک فی عافیة و اجمعوا علیک بالرضا فقم بامرهم و ان اختلفوا علیک فدعهم و ما هم فیہ فان الله سیجعل لک مخرجا» رسول خدا (ص) مرا متعهد به پیمانی کرده و فرموده بود: پسر ابی‌طالب ولایت امتم حق توست. اگر به درستی و عافیت تو را ولی خود کردند و با رضایت درباره تو به وحدت نظر رسیدند، امرشان را به عهده گیر و بپذیر، اما اگر درباره تو به اختلاف افتادند، آنان را به خواست خود واگذار زیرا خدا راه گشایشی به روی تو باز خواهد کرد. (المحمودی، ۱۳۸۵، ج ۵، صص ۲۱۹-۲۱۸)

در همین راستا امیر مؤمنان (ع) در مناسبتی دیگر مشابه چنین وصیتی را از زبان پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند و آنگاه نهایت حزن و اندوه خود را با تعبیری دردناک به دنبال کناره‌گیری اجباری از منصب رهبری و حکمرانی و محرومیت از حق مسلم الهی و آشکار خود بیان می‌نماید: «قال لی رسول الله (ص): ان اجتمعوا علیک فاصنع ما امرتک و الا فالصق کلکک بالارض، فلما تفرقوا عنی جررت علی المکروه ذیلی و اغضیت علی القدی جفنی و الصقت بالارض کلکلی» رسول خدا (ص) به من فرمود: «اگر مردمان بر تو گرد آمدند، آنچه به تو فرمان داده‌ام به جا آور و امرشان را به عهده گیر، و گرنه خود را به کناری فرود آر و آنان را واگذار» پس چون مردمان از گردم پراکنده شدند، به ناچار دست فرو هشتم و خار در چشم، دیده فرو بستم و خود را به کناری کشیدم (ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۶)

حضرت علی (ع) خود نیز در مواضع و مواقع گوناگون با تکیه بر معیارها و احتجاجات عقلی و منطقی و نیز براساس آیات محکم خداوند و رهنمودها و وصایای پیامبر

اکرم(ص) حقانیت و اصلحیت خود و اهل بیت رسول گرامی اسلام(ص) را برای تصدی امر خلافت و حکومت به اثبات رسانده است. از جمله در سخنانی خطاب به مهاجران پس از ماجرای سقیفه بنی ساعده فرمود: *«فوالله یا معشر المهاجرین، لنحن احق الناس به لانا اهل البيت و نحن احق بهذا الامر منکم، کان فینا القاری لکتاب الله، الفقیه فی دین الله، العالم بسنن رسول الله، المضطلع بامر الرعیة، المدافع عنهم الامور السیئة، القاسم بینهم بالسویة و الله انه لفینا»* ای گروه مهاجران به خدا سوگند که ما به امر حکومت از دیگران سزاوارتریم، زیرا ما اهل بیت پیامبریم، ما به این امر از شما سزاوارتریم مادام که قرائت کننده کتاب خدا، فقیه در دین خدا، آگاه به سنتهای رسول خدا، قوی در کار رعیت، بازدارنده امور ناخوشایند از مردم و تقسیم کننده بیت المال به مساوات میان ایشان در میان ماست. (ابن قتیبه، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۱۵۸)

با این وجود به پیروی از خط مشی و توصیه رسول اکرم(ص) امیرمؤمنان(ع) نیز در مناسبتها و مواضع عدیده انتخاب و تعیین حاکم را حق مردم می دانست. بر این اساس امام علی(ع) هنگام بیعت مردم با آن حضرت در مسجد مدینه بر منبر رفت و انتخاب حاکم و تشکیل حکومت را حق انحصاری مردم اعلام نمود و اظهار کرد که تنها منتخب مردم حق حکمرانی بر آنها دارد و لاغیر: *«ایها الناس عن ملاء و اذن ان هذا امرکم لیس لاحد فیه حق الا ما امرتم»* ای مردم این امر(حکومت) امر شماست هیچ کس جز آنکه شما او را امیر خود گردانید حق امارت و حکومت بر شما را ندارد. (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۳، صص ۱۹۴-۱۹۳)

حضرت علی(ع) در پاسخ نامه معاویه به دنبال قتل عثمان، آزادی مردم را در انتخاب امام و زمامدار، حکمی الهی و اسلامی می شناسد که بر آنها واجب است قبل از هر عملی به آن اقدام نمایند: *«فالواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما يموت امامهم او یقتل ضالاً کان او مهتدیا مظلوماً کان او ظالماً حلال الدم او حرام الدم ان لا یعملوا عملاً و لا یحدثوا حدثاً و لا یقدموا یداً و لا رجلاً و لا یبدوا بشی قبل ان یختاروا والا نفسهم اماماً»* پس از مرگ یا کشته شدن پیشوا و حاکم در هر زمان چه بر حق بوده باشد یا بر باطل، چه ظالم بوده باشد یا مظلوم چه ریختن خونش حلال بوده باشد یا حرام، بر مسلمانان لازم و واجب است که هیچ عملی انجام ندهند و دست بکاری

نبردند و گام در راهی نزنند و هیچ امری را شروع نکنند تا اینکه پیشوا انتخاب نمایند.
(العامری، ۱۴۰۰ ق، ص ۱۸۲)

با آنکه انتخاب خلفای پیشین بر پایه نظام شایسته‌سالاری و اهلیت نبوده با این حال امام علی(ع) به رأی و انتخاب آنان احترام می‌گذاشت به گونه‌ای که در نامه‌ای به معاویه جهت اخذ بیعت از وی به شیوه و رویه مردم در خصوص انتخاب خلفای قبلی استناد نمود. امیرمومنان(ع) بر این باور بود که منتخب شورای مهاجرین و انصار هر چند حائز شرایط ضروری و اصلح نباشد، مورد رضایت و خشنودی خداوند است و همه موظفند از چنین حاکمی اطاعت کنند و با افرادی که از انتخاب و تصمیم اکثریت آنان سرپیچی کنند باید به شدت برخورد کرد. *إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، فَإِنْ خَرَجَ مِنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْغَنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدَّوْهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وِلَاةَ اللَّهِ مَا تَوَلَّى* « مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، هم بدانسان بیعت مرا پذیرفتند. پس کسی که حاضر است نتواند دیگری را خلیف بگیرد، و آن که غایب است نتواند کرده حاضران را نپذیرد. شور از آن مهاجران و انصار است، پس اگر گرد مردی فراهم گردیدند و او را امام خود نامیدند خشنودی خدا را خریدند. اگر کسی کار آنان را عیب گذارد یا بدعتی پدید آورد، او را به جمعی که از آن برون شده، بازگردانند و اگر سرباز زد، با وی پیکار کنند - که راهی دیگر را پذیرفته - و جز به راه مسلمانان رفت، و خدا در گردن او درآرد آن را که بر خود لازم دارد. (گناه مخالفت او و آنچه مسلمانان کرده‌اند در گردن او خواهد بود). (شهیدی، ص ۲۷۴)

در عرصه عمل نیز امام علی(ع) زمانی رهبری و خلافت را پذیرفت که با اقبال، اصرار و اشتیاق وصف‌ناپذیر مردم روبرو شد. همانگونه که بعداً تشریح خواهد شد درخواست و مشارکت مردم برای زمامداری و بیعت با حضرت علی(ع) به لحاظ کمی و کیفی در طول تاریخ بی‌سابقه بود. (شهیدی، خطبه‌های ۱۳۷ و ۲۲۹)

در این انتخاب تاریخی قریب به اتفاق مردم و از اقشار مختلف مشارکت داشتند. مهم‌تر از همه آنکه این حضور و مشارکت فعال و گسترده، آگاهانه و آزادانه بود. حضرت علی (ع) به هیچ وجه مایل نبود که مردم نسنجیده و عجولانه و فقط بر اساس احساسات و عواطف خود با آن حضرت بیعت کنند. لذا در بدو امر زمامداری بر آنان را نپذیرفت و آنها را به تفکر و تعمق بیشتر در نتایج و پیامدهای عمل خود دعوت کرد تا در صورت آمادگی برای استقبال از دشواری‌های اصلاحات بنیادین و اقدامات قاطعانه و انقلابی آن حضرت قدم پیش نهند. سرانجام پس از گذشته سه روز و تداوم اصرار مردم و اعلام آمادگی برای حمایت از برنامه‌های امام علی (ع) آن حضرت بیعت را پذیرفت. بدین سبب است که آن حضرت می‌فرماید: «لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ إِتْيَايَ فَلْتَهُ» «بیعت شما با من بی‌اندیشه و ناگهانی و بی‌تدبیر نبود.» (شهیدی، خطبه ۱۳۶، ص ۱۳۴)

بیعت مردم با امیرمؤمنان (ع) در کمال آزادی انجام گرفت و آن حضرت اجازه نداد تا کسی را مجبور به بیعت کنند. بدین خاطر است که هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره در نامه‌ای که به مردم کوفه نوشت این واقعیت را خاطرنشان کرد که بیعت با آن حضرت داوطلبانه و با میل و اراده مردم تحقق یافت «و بَايَعِنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَ لَأَمْجَبَرِينَ بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ» «مردم بدون اکراه و اجبار و از سر میل و اختیار با من بیعت کردند.» (شهیدی، ص ۲۷۱)

۳. حکومت شالوده جوامع بشری

به عقیده حضرت علی (ع) حکومت و حاکم از لوازم اساسی، اولیه و اجتناب‌ناپذیر و به واقع ضروری‌ترین نیاز و مقوم و سامان‌بخش اجتماعات بشری محسوب می‌گردد، بگونه‌ای که در غیاب آن، حیات انسانی و نظامات اجتماعی دوام و قوام نمی‌یابد و هرج و مرج سرتاسر جامعه را در بر گرفته، نهایتاً به سمت و سوی انحطاط و زوال سوق می‌دهد. از این رو امیر مؤمنان (ع) در طرد اندیشه ضد حکومتی خوارج و تفهیم اهمیت و گریزناپذیری جوامع به وجود حاکم به آنها تا آنجا پیش می‌رود که فاسد یا صالح بودن زمامدار و حکومت را در مرحله پیدایی و برپایی نادیده گرفته و آن را امری فرعی و

ثانوی تلقی می‌نماید و صرفاً بر فلسفه وجودی آن تاکید می‌کند، قطع نظر از اینک ماهیت و نوع خاصی از حکومت و یا حاکمی واجد خصائص ویژه‌ای را تجویز نماید: "وَ اِنَّهٗ لَابَدًا لِلنَّاسِ مِنْ اَمِيْرٍ يَرْ اَوْ فَاَجِر" «مردم را دولتی و حاکمی باید، نیکوکار یا تبه‌کار» (شهیدی، ص ۳۹) در این کلام، حضرت علی (ع) در مرحله اولیه هیچ الزام اجباری به انتخاب و یا به قدرت رسیدن حاکم مطلوب و ایده‌آل اسلام، جامع شرایط و ویژگیهای مذکور در بحث پیشین، نمی‌بیند و به شرط نخستین یعنی صلاحیت مدیریت و جامعه و توانایی اداره امور انسانها به عنوان شرط لازم اکتفا می‌نماید. این سخن از نگرش واقع‌بینانه و عقلانی حضرت علی (ع) به مقوله حکومت و ملزومات زندگی اجتماعی نشأت می‌گیرد.

از یک طرف دسترسی به حاکم و زمامدار ایده‌آل و آرمانی امری دشوار و در برخی از زمانها و مکانها وصول‌ناپذیر بوده و از طرف دیگر فقدان حاکم مفسد و مخاطرات عظیم و بنیان‌افکنی به بار می‌آورد. بدین سبب حضرت علی (ع) هیچ‌گاه مردم را در حال انتظار و بی‌رهبری نمی‌گذارد و در چنین مواقعی حتی حکومت ظالم و ناصالح را بر نبوه حاکم اولویت می‌دهد. به تعبیر دیگر در انتخاب بین "بد" و "بدتر" گزینه "بد" را ترجیح می‌دهد. بنابراین می‌فرماید: "اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم و سلطان ظلوم خیر من فتنهٔ تدوم" «شیر درنده از سلطان ستمگر بهتر است و سلطان ستمگر از فتنه طولانی بهتر است» (المجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۵، ص ۳۵۹) و در بیانی دیگر به رغم تشدید خصیصه ستم حاکم، باز، وی را بر وضعیت بی‌رهبری مقدم می‌شمارد و می‌فرماید: "و ال ظلوم غشوم خیر من فتنهٔ تدوم" «والی ستمگر بسیار ظلم‌کننده بهتر است از فتنه که دائمی باشد» (خوانساری، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۱۲)

در اینجا حضرت علی (ع) در تعلیل و تشریح دیدگاه خود به آثار و نتایج وجود حاکم در جامعه می‌پردازد و مهم‌ترین فلسفه وجودی حکومت و زمامدار را ممانعت از هرج و مرج مخرب، مفسده‌انگیز و تباهگر می‌داند. در حکومت ستمگران و مستبدان تکلیف روشن است اما در هرج و مرج به علت قانون‌گریزی، میزان و شدت جور، ستم و تجاوز به مراتب بیش از حالتی است که ظالمانه حکم رانده می‌شود. "والتر لیپمن" این نظریه را

چنین توصیف می‌کند: استبداد، هرج و مرج حاکمی بی‌قانون است ولی هرج و مرج، استبداد توده‌های بی‌قانون است. (حلبی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۲) بدین دلیل می‌توان آن را حتی به قیمت استبداد و تحمل حکومت خودکامه و جابرانه و عدم اجرای بسیاری از مبادی اصلی و فرعی اسلام به جان خرید.

در جامعه فاقد حاکم نظم، و نسق جامعه، امنیت، آرامش و آسایش مردم و حداقل شرایط برای دینداری و احقاق حق مظلومان از بین می‌رود و سرانجام همه را به کام نیستی و انحطاط می‌کشاند. امیر مؤمنان (ع) اهمیت کار ویژه‌ها و نقش حاکمان را فارغ از اصلاح یا فاسد بودن آن در تنظیم زندگی فردی مردم اعم از مسلمان و کافر و سر و سامان دادن به نظام اجتماعی چنین تشریح می‌نماید: *وَ إِنَّهُ لَا يَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بِرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَفْعَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنَ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ. وَ يَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفِي وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِي، حَتَّى يَسْتَرِيحَ بِرٍّ وَ يُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ* «مردم را حاکمی باید، نیکوکار یا تبه‌کار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد تا آنگاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند و با دشمنان پیکار کنند و راهبها را ایمن سازند و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رساند، و از گزند تبه‌کار در امان ماند.» (شهیدی، ص ۳۹)

اقامه حکومت از آنچنان اهمیت و ضرورتی برخوردار است که حضرت علی (ع) اقدام و اهتمام مردم برای برپایی حکومت را بر هر امر دیگر مقدم می‌داند. بر این اساس در پاسخ به نامه معاویه در پی قتل عثمان در یک دستورالعمل کلی و ماندگار سفارش می‌کند که صرف‌نظر از نحوه مرگ و حق و باطل و یا ظالم و مظلوم بودن حاکم پیشین بدون آنکه پیگیر مسئله قتل او بشوند بی‌درنگ و بدون تعلل قبل از هر کاری به انتخاب پیشوا و زمامدار جدید مبادرت ورزند. تاکید امام (ع) بر تسریع و تعجیل انتخاب حاکم تا آنجاست که حتی قصاص خون حاکم مظلوم و به حق را که خونش حرام ریخته شده است و یکی از واجبات شرعی می‌باشد به پس از تعیین حاکم موکول می‌کند: *وَ الْوَاجِبُ فِي حَكْمِ اللَّهِ وَ حَكْمِ الْإِسْلَامِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ مَا يَمُوتُ أَمَامَهُمْ أَوْ يَقْتُلُ ضَالًّا كَانُ أَوْ*

مهتديا، مظلوماً او ظالماً، حلال الدم او حرام الدم، ان لا يعلموا عملاً و لا يحدثوا حدثاً و لا يقدموا يداً و لا رجلاً و لا يبدوا بشى قبل ان يختار و الا نفسهم اماماً... « فان كان امامهم قتل مظلوماً حكم لا وليائه بدمه ... پس از مرگ و کشته شدن پيشوا و حاکم در هر زمان، چه بر حق بوده باشد يا بر باطل، چه ظالم بوده باشد يا مظلوم، چه ريختن خونش حلال بود باشد يا حرام بر مسلمانان لازم است که هيچ عملى انجام ندهند و دست به کارى نبرند و گام در راهى نزنند و هيچ امرى را شروع نکنند تا اينکه پيشوا و رهبرى انتخاب کنند ... در آن صورت اگر مقتول، مظلوم کشته شده باشد، امام حکم مطالبه خویش را به اوليائش صادر خواهد کرد... (العامرى، ص ۱۸۲)

۴. حکومت امانتى الهى - مردمى

در اسلام، حکومت، امانت و ودیعه‌ای است که در اختیار حاکم قرار می‌گیرد. از این جهت حاکم اسلامى موظف است برای حفظ و صیانت و به‌کارگیری صحیح آن نهایت کوشش را به عمل آورد و برای ادای آن به نحو احسن کاملاً دقت و مراقبت نماید. آیات و روایات فراوانی برای تایید این نظریه وجود دارد. از جمله می‌توان به این آیه استناد کرد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحب آنها باز دهید و آنگاه که میان مردم داوری می‌کنید از روی عدل و داد حکم کنید. (نساء، آیه ۵۸)

با توجه به قرینه «فإذا حکمتهم... مخاطب» یا مرکم... حکام است و این قرینه نشان می‌دهد که منظور از امانت مذکور حکومت و قضاوت است. استناد و استدلال به این آیه برای اثبات امانت بودن حکومت در دست حاکمان مبتنی بر این است که مقصود از «اهل امانت» مردم باشد در این صورت آیه حکایت از آن دارد که حکومت از مردم ناشی می‌شود و همچون امانتی در اختیار حاکم قرار دارد و حاکم جایز نیست به آن خیانت کند بلکه وظیفه دارد تا آن را در جهت مصالح و منافع صاحب امانت یعنی مردم به کار بیند. (سبحانی، ۱۳۶۲، ص ۱۸۲)

این برداشت و استنباط حتی بر مبنای تفسیر کسانی که مقصود از اهل امانت را نه مردم بلکه "الله" دانسته‌اند صدق می‌کند، زیرا در این صورت می‌توان چنین تحلیل کرد که چنانچه پیشتر اشارت رفت براساس اینکه حکومت تجلی و تبلور حاکمیت خداوند در روی زمین است و چون حاکمیت منحصرأ و مطلقاً تعلق به خداوند دارد بنابراین حکومت منطقیاً به تبع حاکمیت بالاصالة از خداوند سرچشمه می‌گیرد و وقتی گفته می‌شود حکومت حق مردم است منظور این نیست که حق ذاتی و اصیل مردم می‌باشد بلکه حقی است که خداوند به مخلوقات خود یعنی انسانها به مثابه امانت عطا فرموده است و این حق و امانت الهی از طرف مردم بار دگر همچون امانت به حاکمان سپرده شده است. در این نگرش حکام به واقع حاملان امانت سنگین و دوگانه الهی - مردمی هستند.

رسول مکرم اسلام (ص) نیز چنین رهیافتی به حکومت داشت و در پاسخ به فردی که از وی درباره رهبر و زمامداری پرسیده بود ضمن امانت دانستن حکومت، قبضه قدرت سیاسی از طریق نامشروع و خیانت به آن و قصور در ادای وظیفه امانتداری را موجب ندامت حکام در روز قیامت اعلام نمود: *انها امانة و انها يوم القيامة حسرة و ندامة الامن اخذها بحقها و ادى الذى عليه فيها* « رهبری و پیشوایی در دست حاکم امانت و در روز قیامت هم حسرت و ندامت، مگر کسی که از راه مشروع به آن برسد و به وظیفه خود عمل نماید. » (الهروی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۰)

حضرت علی (ع) نیز پیرو بینش قرآنی و اندیشه و سیره نبوی در موارد و مناسبت‌های متعدد بویژه در خطاب به کارگزاران خود به منظور تبیین جایگاه والا و اهمیت و منزلت عظیم حکومت، از این پدیده اجتماعی به عنوان امانت الهی - انسانی و مسئولیت خطیر بر دوش آنها یاد کرده و آنان را از نگرش سودگرایانه و ابزارانگارانه جهت منافع و مطامع مادی و شخصی خود و صرفاً ساز و کاری برای ارتزاق و امرار معاش، تحکم، سلطه، استبدادورزی و ظلم و ستم بر رعیت برحذر می‌دارد. در همین راستا در نامه‌ای به اشعث بن قیس که از سوی عثمان به حکومت آذربایجان منصوب شده بود و شیوه خودکامه داشت و حکومت را طعمه می‌انگاشت چنین می‌نویسد: *وَ اِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ*

بَطْعَمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَ أَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ. لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّةٍ وَ لَا تَخَاطِرُ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ. وَ فِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ مِنْ خَزَائِنِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيْ. وَ لَعَلَى أَنْ لَا أَكُونَ شَرًّا وَ لَا تَكَّ لَكَ وَ السَّلَامُ «حکومت و مسئولیت و کاری که به عهده توست برایت طعمه نیست بلکه امانتی است بر گردنت و آنکه تو را بدان کار گمارد، نگهدارانی امانت را به عهده‌ات گذارده. تو را نرسد که به استبداد و دلخواه در میان مردم رفتار کنی و بی‌دستوری به کاری دشوار درآیی. و در دست تو مالی از مالهای خدای عزوجل است و تو خزانه‌دار آنی تا آن را به من بسپاری. امیدوارم برای تو بدترین والیان نباشم والسلام.» (شهیدی، ص ۲۷۴)

امیرمؤمنان(ع) در خطبه‌ای که هنگام بیعت با مردم در مسجد مدینه ایراد فرمود خود را فقط کلیددار مردم معرفی کرده و هر گونه دخل و تصرف ناروا و مغایر با خواست و مصالح مردم را برای خویش جایز نمی‌داند. چنین تقید و تحدیدی برای حوزه عمل و کار ویژه دولتمردان از آنجا ناشی می‌شود که آن حضرت حکومت را چیزی جز امانت تلقی نمی‌کند: الا و انه ليس لي دونكم الا مفاتيح مالكم معي و ليس ان اخذ درهماً « آگاه باشید که من کسی جز کلیددار شما نیستم و نمی‌توانم حتی یک درهم به ناروا از بیت‌المال برگیرم.» (ابن اثیر، صص ۱۹۳-۱۹۴)

در جای دیگر حضرت علی(ع) از کارگزاران حکومتی به خزانه‌داران مردم، وکلای رعیت و نمایندگان رهبر و حاکم یاد می‌کند: فَإِنَّكُمْ خَزَائِنُ الرِّعِيَّةِ وَ وَكَلَاءُ الْأُمَّةِ وَ سَفَرَاءُ الْأُمَّةِ «همانا شما خزانه‌داران مردم، وکیلان امت و سفیران پیشوایانید.» (شهیدی، ص ۳۲۴) آن حضرت در نامه‌ای که به «رفاعه» قاضی منصوب از طرف خود در اهواز نوشت این نکته مهم را گوشزد می‌کند که خائن به امانت حکومت همواره در معرض لعن ابدی خداوند قرار دارد. و اعلم يا رفاعه ان هذه الامارة امانة فمن جعلها خيانة فعليه لعنة الله الى يوم القيامة « بدان ای رفاعه که این حکومت امانتی است که هر کس به آن خیانت کند لعنت خدا تا روز قیامت بر او باشد.» (التمیمی، ۱۳۸۸ ق، ج ۲، ص ۵۳۱) امیرمؤمنان(ع) در ادامه این نامه به کار گماشتن افراد نالایق و خائن به

مناصب حکومتی را یکی از مصادق بارز خیانت حاکمان معرفی کرده و این عمل را سبب انزجار رسول اکرم(ص) از چنین زمامداری در دنیا و آخرت می‌داند: «و من استعمل خائناً فان محمداً(ص) بری منه فی الدنیا و الاخرة _ و هر کس خیانتکاری را استخدام کند و بر سر کار نهد محمد(ص) از او در دنیا و آخرت بیزار است.» (التمیمی، ص ۵۳۱)

پیامبر اکرم(ص) نیز با تمامی ارزشهای والای ابوذر در اسلام به دلیل ضعف مدیریت و فقدان توانایی‌های لازم از سپردن مناصب و مسئولیتهای حکومتی به وی خودداری می‌ورزد، زیرا که به کار گرفتن افراد نالایق و عدم رعایت اصل شایسته‌سالاری را نمونه بارز خیانت در امر حکومت و مآلاً عامل ذلت و ندامت در آخرت تلقی می‌کند: «ان ابی‌ذر قال: قلت یا رسول الله الا تستعملین؟ ف ضرب بیده علی منکبی ثم قال: یا اباذر، انک ضعیف و انها امانة و انها یوم القیامة خزى و ندامة الامن اخذها بحقها وادی الذی علیه فیها» ابوذر گفت که گفتم ای فرستاده خدا آیا مرا به کار نمی‌گیری. پس او با دست مبارکش بر شانه‌ام زد و گفت: ای اباذر همانا(تو برای اینکار) ضعیف هستی و این کار امانتی است و در صورتی که این کار صورت بگیرد، روز قیامت خواری و پشیمانی را به دنبال دارد مگر آنکه کسی به حق آن را بر عهده گیرد و بر آنچه اوست آن را اداء نماید. (القشیری، ۱۴۰۷ ق، ج ۳، حدیث ۱۸۲۵)

امام علی(ع) در نامه‌ای به یکی از مأموران خود در اخذ زکات، خیانت و کوتاهی در امر حکومت را به دلیل اشتغال آن بر دو امانت الهی و مردمی بزرگترین خیانتها محسوب کرده و نتیجه و ثمره آن را مذلت، رسوایی و سرافکنندگی در این دنیا و به شدیدترین وجه در آخرت برای حاکم خائن، قاصر و سهل‌انگار در حفظ و پاسداری از امانت می‌داند: «و من استهان بالامانه و رتع فی الخیانة و لم ینزه نفسه و دینه عنها فقد اخل بنفسیه فی الدنیا و الذل الخزی و هو فی الاخرة اذل و اخزی. و ان اعظم الخیانة خیانة الاممة» کسی که امانت و حکومت و مسئولیت را خوار شمارد و دست به خیانت آید و خویشتن و دینش را از آن منزّه نسازد درهای خواری و رسوایی را در دنیا به

روی خود گشوده است و در آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود و بزرگترین خیانت، خیانت به امت است. (شهیدی، ص ۲۸۸)

اساساً یکی از دغدغه‌های خاطر حضرت علی (ع) و علل بنیادین قبول و تلاش برای کسب قدرت در سالهای نخستین رحلت پیامبر اکرم (ص) این بود که پس از ارتحال آن حضرت امور مردم و سرنوشت امت و بیت‌المال به دست افراد ناصالح و نالایق بیفتد و با سوء مدیریت و سوءاستفاده آنها از امانت حکومت، مسلمانان به فرجام تلخ و شوم گرفتار آیند: «وَلَكِنِّي أَسَىٰ أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَفَجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دَوْلًا، وَ عِبَادَةَ خَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا، وَ الْفَاسِقِينَ حِزْبًا» «من بیم دارم که نابخردان و نابکاران زمام امور این ملت را به دست آورند، و مال خدا را دست گردانند و بندگان او را بردگان خود گیرند و با صالحان به دشمنی برخیزند و فاسقان را حزب خود قرار دهند.» (شهیدی، ص ۳۴۷)

متأسفانه این مصیبت و فاجعه هولناک به علت محروم ساختن امام علی (ع) از منصب ولایت و افتادن حکومت به دست ناهلان بر سر مسلمانان نازل گردید.

۵. ادبار و اقبال مردمی به حکومت

مطالعه و بررسی موضع‌گیری حضرت علی (ع) در مسائل سیاسی نشان می‌دهد که یکی از عوامل و عناصر کلیدی در تصمیم‌گیری آن حضرت در قبال اخذ یا رفض حکومت و زمامداری را خواست و اراده مردم و مصالح دنیوی و اخروی آنها براساس احساس مسئولیت و تکلیف الهی آن حضرت تشکیل می‌دهد. اصولاً از نظر امیرمؤمنان (ع) حکومت و رهبری بر مردم پشیزی ارزش ندارد. آن حضرت در مواقع و مناسبت‌های مختلف با تعبیری جالب اعلام می‌نماید که زمامداری در نزد وی پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین چیزها در جهان است، حتی بی‌ارزشتر از آب‌بینی بز: «لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنَزٍ» «خوب دریافته‌اید که این دنیای شما نزد من بی‌ارزشتر از آبی است که بزی در وقت عطسه از بینی می‌پراند.» (شهیدی، ص ۱۰) و در جای دیگر خطاب

به ابن عباس در حالی که مشغول پینه زدن کفش خود بود، حکومت را بی ارزش تر از یک کفش کهنه می داند *«وَاللَّهِ لَيْهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ»* «بخدا سوگند که این کفش (کهنه) از حکومت بر شما محبوبتر است. (شهیدی، ص ۳۴)

خواستگاه این رویکرد امام علی (ع) به مقوله حکومت و رهبری را بایستی در چارچوب نگرش کلان آن حضرت به دنیا که حکومت یکی از مظاهر آن است، جستجو کرد. امیرمؤمنان (ع) برای ابراز مکنونات قلبی و اعتقادی خود ناظر بر دنائت و پستی دنیا باز از تعبیر و تشبیهات زیبایی بهره می جوید و دنیا را پست تر از استخوان خوکی در دست بیمار جذامی می داند، *«وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خَنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْدُومٍ»* (شهیدی، ص ۴۱۰) و در موضعی دیگر دنیا را بی ارزش تر از برگی جویده در دهان ملخ تلقی می نماید. *«إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ فِي وَرَقَةٍ مِنْ فَمِ جِرَادَةٍ تَقْضُمُهَا»* (شهیدی، ص ۲۵۹) و در بیان دیگر برای اظهار اعراض کامل خود از دنیا اعلام می کند که آن را سه طلاقه کرده است: *«قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَارْجَعَةَ فِيهَا.»* (شهیدی، ص ۳۷۹)

ادبار و اعراض امام علی (ع) به دنیا و به حکومت ریشه در زوال پذیری و فنای آن دارد. حضرت علی (ع) فقط دل در گرو وجود اصیل و خالق ازل و ابدی داشت و به هیچ موجود اعتباری، مجازی و فانی دل نمی بست: *«وَلَا يَهْ أُمُورُ كَمِ التِّي أَنهَا هِي مَتَاعُ أَيَامِ قَلَائِلٍ ثُمَّ يَزُولُ مَا كَانَ مِنْهَا كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ وَكَمَا يَتَّقَشَعُ السَّحَابُ»* «حکومت بر شما که متاعی چند روزه و زوال پذیر است و همانند سراب بیابان نابود می شود و چون ابرهای آسمانی پراکنده می گردد.» (ثقفی اصفهانی، ۱۳۵۵، ص ۳۰۶)

امیرمؤمنان (ع) عدم چشمداشت و علاقه خود به کسب قدرت و تمتع از امتیازات و مزایای بی ارزش آن را تصریح می کند: *«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِنَّا مَنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلا الْيَمَاسَ شَيْءٍ مِنْ قُضُولِ الْخَطَامِ»* «خدایا تو می دانی آنچه از ما رفت نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه به خاطر رسیدن به چیزی از بهره های ناچیز دنیا...» (شهیدی، ص ۱۲۹) براساس چنین برداشت و نگرشی حضرت علی (ع) دعوت مصرانه و گسترده و بی سابقه مردم برای رهبری و اخذ قدرت سیاسی را رد می کند و از

آنان می خواهد که به سراغ فرد دیگری بروند. علاوه بر این به مردم یادآور می شود که وجودش در منصب مشاورت و وزارت بهتر و مفیدتر از قرار گرفتن در جایگاه زمامداری است. و برای اطمینان خاطر مردم اعلام نمود که از حاکم منتخب آنان بیشتر از خودشان حرف شنوی خواهد داشت: «دَعُونِي وَالتَّمَسُّوا غَيْرِي ... وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَ لَيْتَمُوهُ أَمْرَكُمْ. وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرٌ خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا» «مرا واگذارید و دیگری را طلب کنید ... و برای کسی که کار خود را بدو می سپارید بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر باشم بهتر است تا امیر باشم.» (شهیدی، ص ۸۵)

حضرت علی (ع) در موارد متعدد از جمله در احتجاج و اعتراض به پیمان شکنی طلحه و زبیر اظهار می کرد که هیچ گونه رغبت و طمعی در قبول رهبری آنان نداشت و به رغم میل باطنی و به خاطر اصرار شدید مردم تن به پذیرش این کار داده است: «وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَ لَا فِي الْوَلَايَةِ ارْبَةٌ وَ لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا» «بخدا سوگند که من نه به خلافت تمایل داشتم و نه از پذیرفتن آن هدف بدی در سر می پروراندم. این شما بودید که با بیعت خود مرا به آن دعوت و برگرفتن زمام آن وادار نمودید.» (شهیدی، ص ۲۳۹)

پس از ارتحال پیامبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع) به منظور ادای تکلیف الهی و عمل به وصیت رسول گرامی (ص) و ممانعت از افتادن حکومت به دست افراد ناصالح و نااهل و احقاق حق الهی خود مبنی بر زمامداری مسلمین کوششهایی را به عمل آورد، اما هنگامی که با عدم رضایت و ادبار عمومی مواجه گشت و اقدامات مسالمت آمیز و استدلالها و احتجاجات عقلی و نقلی مستحکم امام علی (ع) آنها را قانع نساخت، سیاست صبر و سکوت دردناک و فاجعه آمیز را اتخاذ کرد. در حقیقت ۲۵ سال خانه نشینی و محرومیت از مسند حکومت امری بود که مردم بر آن حضرت تحمیل کردند. امیرمؤمنان هر چند به پیامدهای خطرناک و جبران ناپذیر به قدرت رسیدن زمامداران نالایق برای مسلمین و جامعه اسلامی کاملاً واقف بود ولی هیچ گاه تمایل نداشت تا با توسل به اکراه و اجبار و خشونت و خونریزی و اسلوبهای سلطه گرانه و جابرانه، رهبری و اراده هر چند بحق خود را حتی در سخت ترین شرایط تحمیل کند. در مواضع گوناگون مانند قضیه

حکمت اعلام می کرد که: «لَيْسَ لِي أَنْ أُحْمِلَكُمْ عَلَيَّ مَا تَكَرَّهُونَ» «مرا نرسد که شما را به چیزی وادارم که آن را ناخوش می‌انگارید.» (شهیدی، ص ۲۴۱)

با وجود آنکه محرومیت جامعه و مسلمانان از برکت زمامداری حضرت علی (ع) علاوه بر ضلالت برای مسلمین تبعات ناهنجار جسمی، روحی و روانی و خیمی به بار آورد، به گونه‌ای که پیران فرسوده و جوانان پیر و پژمرده گشتند، و مومنان رنجور در انتظار مرگ بودند ولی امام علی (ع) پس از تأمل و تعمق به علت قرار گرفتن در اقلیت و فقدان اعوان و انصار و پایگاه مردمی شیوه سکوت و عدم قیام و مبارزه را برمی‌گزیند، هر چند خار در چشم و استخوان در گلو ناظر و شاهد به یغما رفتن میراث خود بود: «وَ طَفِقَتْ أَرْتَايَ بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَدَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَيَّ طَخِيهَ عَمِيَاءَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَيَّ هَاتَا أُخْجِي فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى. وَ فِي الْخَلْقِ شَجَا. أَرَى تُرَائِي نَهْبًا» «پس جامه خلافت را رها و پهلواز آن تهی کردم و در کار خود اندیشه می‌کردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه کنم) یا آنکه بر تاریکی (گمراهی) صبر کنم تاریکی (گمراهی) که پیران فرسوده و جوانان را پیر و پژمرده می‌سازد و مومن رنج می‌کشد تا بمیرد. دیدم صبر کردن خردمندی است پس صبر کردم در حالی که چشمانم را خاشاک و غبار گلویم را استخوان گرفته بود. میراث خود را تاراج رفته می‌دیدم.» (شهیدی، ص ۱۰)

امام علی (ع) به علت فقدان پشتوانه مردمی، قیام برای اخذ حق حکومت خود را بی‌حاصل می‌پنداشت و این اندیشه امام علی (ع) در واقع درس عبرتی برای حاکمان و دولتمردان است مبنی بر اینکه هر اقدام، سیاست و طرحی که از حمایت توده‌های مردمی برخوردار نباشد ثمربخش و موفق نخواهد بود. «أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَاخَ هَذَا مَاءً آجِنٌ وَ لُقْمَةً يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَ لِغَيْرِ وَقْتِ إِبْنَاعِهَا كَالزَّرَاعِ بَغَيْرِ أَرْضِيهِ» «رستگار می‌شود هر کس که با بال و پر (یار و یاور) قیام کند یا راحت و آسوده است آنکه (چون یار و یاور ندارد) تسلیم شده در گوشه‌ای منزوی گردد. این مانند آب متعفن و بدبویی است و لقمه‌ای است که در گلوئی خورنده آن گرفته می‌شود. آنکه میوه

را در غیر وقت رسیدن بچینند مانند کسی است که در زمین دیگران زراعت کند. (شهیدی، ص ۱۳)

حضرت علی (ع) در رابطه با جنبه مردمی سکوت و انزوای خود متذکر می‌شد که به رغم آنکه خود را لایق برای زمامداری می‌دانست ولی از آن جهت که قیام و اقدام مسلحانه امام برای کسب حق ولایت خود موجب تباهی جامعه، تفرقه و اختلاف، منازعه و خونریزی میان مسلمانان و اعراض مردم تازه مسلمان از دین و زوال و انهدام اسلام نوپا می‌گردد بنابراین از باب "دفع الافسد بالفاسد" از حق الهی خود صرفنظر نموده و تن به پذیرش و تحمل محرومیت از رهبری و پیشوایی مسلمانان داد: "فرايت ان الصبر علی ذلک افضل من تفریق کلمة المسلمین و سفک دمائهم و الناس حدیثو عهده بالاسلام و الذی یمخض الوطب یفسده ادنی و هن و یعکسه اقل خلق" «با خود اندیشیدم که صبر بر محرومیت از حق ولایت و زعامت مسلمین بهتر است از بهم زدن وحدت مسلمانان و ریخته شدن خونشان، چرا که مردم تازه مسلمان بودند و دین نوپا به مشکی می‌ماند که کمترین سستی آن را تباه و ناتوان‌ترین مردم آن را وارونه می‌کرد.» (ابن ابی‌الحدید، ص ۵۰)

عدم قیام امام علی (ع) برای احقاق حق زمامداری به یک لحاظ جنبه ایثارگرانه دارد زیرا آن حضرت در تبیین علل صبر و سکوت و عدم قیام اعلام می‌نماید که ظلم غصب حق ولایت تنها متوجه شخص امام علی (ع) شده است و از این بابت جور و ستمی در حق مردم روا نشده و نظم و امنیت و سامان آنان بقوت خود باقی مانده است. بدین خاطر منافع و مصالح مردم را بر حق خود ترجیح داد و تسلیم گردید "لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأَسْلَمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً" «همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم بخدا سوگند تسلیم خواهم بود (بدانچه کردید گردن می‌نهم) تا هنگامی که اوضاع مسلمین به سامان باشد و کسی را جز من ستمی نرسد.» (شهیدی، ص ۵۶)

پس از گذشت ۲۵ سال آنگاه که عملکرد سوء و فساد حکام، عدم لیاقت آنان را اثبات کرد و حقایق برای مردم آشکار گشت آنان که پس از فوت یک فرصت حساس و زمان طولانی و به بهای سنگین به خبط و اشتباه خود در انتخاب رهبر پی برده بودند مصرانه

و مشتاقانه به صاحب حق ولایت و امامت یعنی امام علی(ع) رجوع کردند. امیرمؤمنان(ع) به دو دلیل عمده از پذیرفتن زمامداری امتناع ورزید یکی نوع نگرش آن حضرت به حکومت و قدرت سیاسی است که آن را پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین پدیده‌ها می‌انگاشت و دیگری تطورات و انحرافات بود که در طی ۲۵ سال خانه‌نشینی امام علی(ع) در شئون مختلف در افراد و جامعه پدید آمده بود، به شکلی که آمادگی اصلاحات بنیادین و زیربنایی و بازگشت به سیره پیامبر اکرم(ص) در مردم را ملاحظه نمی‌کرد. حضرت علی(ع) در چارچوب این وضعیت ناهنجار و اسفناک تحقق برنامه‌ها و اهداف خود را امری ناممکن و یا حداقل بسیار دشوار می‌دانست، زیرا تحولات و اعوجاجات عصر خلفا در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به قدری عمیق و گسترده بود که جز با یک اقدام انقلابی و دگرگونی اساسی در ارزشهای جامعه و جراحی بزرگ، معالجه آن جامعه و نظام سیاسی و اجتماعی بیمار و فساد امکان‌پذیر نبود در حالی که مردم آمادگی انقلاب و جراحی را نداشتند. (دلشاد، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۶-۲۱)

بدین خاطر است که امام علی(ع) فرمود "ان بلیتکم عادت کهیئاتها یوم بعث الله نبیکم و الذی بعثه بالحق لتبیلین بلبلة و لتغربلین غربله و تساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم - همانا گرفتاری شما به همان شکل که روز بعثت پیامبر «اسلام(ص) بود برگشته است. سوگند به آنکه این پیامبر را به حق برانگیخته است که به نوع خاصی بهم زده می‌شوید تا پایینی‌ها و پست‌ترین شما برترین و بالاترین شوند و بالاترهای شما پایین‌ترین گردند." (شهیدی، ص ۱۷)

حال با وجود این اوضاع و احوال و شرائط به چه دلیل و انگیزه‌ای امام علی(ع) حکومت را پذیرفت. عنصر اساسی و انگیزه مهم آن حضرت از قبول خلافت را مصالح مردم و اصلاح امور دنیوی و اخروی و حفظ دینشان و مهم‌تر از همه خواست و اراده خودشان تشکیل می‌دهد. حتی دخالت و تأثیر عنصر الهی در این زمینه در نهایت دایره مدار منافع و سرنوشت مردم است. هجوم گسترده و استقبال بی‌سابقه و درخواستهای مصرانه اکثریت قریب به اتفاق مردم، امام علی(ع) را وادار به پذیرش زمامداری آنها

کرد. امیر مؤمنان (ع) این صحنه پرشکوه و اشتیاق وصف‌ناپذیر مردم برای بیعت با آن حضرت را با استفاده از تشبیهات جالب چنین ترسیم می‌کند: «فَأَقْبَلْتُمْ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ الْمُطَافِيلِ عَلَىٰ أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ: الْبَيْعَةُ الْبَيْعَةُ. قَبَضْتُ يَدِي فَبَسَطْتُمُوهَا وَ نَازَعْتُمْ يَدِي فَجَذَبْتُمُوهَا» همچون ماده شتری که به طفل خود روی آورد، به من روی آورید و فریاد بیعت بیعت سر دادید. دست خود را باز پس بردم، آن را کشیدید، از دستتان کشیدم، به خود برگردانیدید. (شهیدی، ص ۱۳۵)

در میان جمعیت انبوه مشتاق بیعت با امام (ع) از کلیه اقشار، خرد، کلان، پیر و جوان حتی دختران نارس سر برهنه با شور و شغفی که فقط در زمان ورود پیامبر اکرم (ص) به مدینه ملاحظه شده بود، حضور داشتند: «بَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُمُوهَا وَ مَدَدْتُمُوهَا فَكَبَضْتُمُوهَا ثُمَّ تَدَاكَكْتُمْ عَلَىٰ تَدَاكَاكُ الْإِبِلِ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ حِيَاضِهَا يَوْمَ وَرْدِهَا حَتَّىٰ أَنْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَ سَقَطَتِ الرَّدَاءُ وَ وَطِئَ الضَّعِيفُ وَ بَلَغَ مِنَ سُرُورِ النَّاسِ بِبَيْعَتِي إِيَّايَ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَ هَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَ تَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَ حَسَرَتِ إِلَيْهَا الْكِعَابُ» دستم را (برای بیعت) گشودید و من آن را بستم و به سوی خود کشیدید و من آن را برگرفتم. سپس بر من هجوم آوردید، همچون شتران تشنه که روز آب خوردن به آبگیرهای خود درآیند و به یکدیگر پهلو زنند. چندان که (از هجوم مردمان) بندپای افزار پاره شد و رداء از دوش افتاده و ناتوان پایمال گردید. و خشنودی مردمان در بیعت با من بدانجا رسید که کودکان به وجد آمده بودند و سالخوردگان لرزان لرزان برای دیدار این منظره به راه افتاده بودند و بیماران به کمک دیگران بدانجا آمده بودند و دختران نارس سربرهنه حاضر شده بودند. (شهیدی، ص ۲۶۲)

این هم از عجایب عبرت‌آمیز تاریخ سیاسی و از ممیزات منحصر بفرد حکومت امام علی (ع) است که برخلاف روش مرسوم حاکمان دیگر که کوشش می‌نمایند تا با لطائف و بهره‌گیری از ابزارهای مادی، تبلیغاتی، و تهدید و تطمیع، اغفال و امثالهم نظر مساعد و موافق مردم را به خود جلب کنند و یا به نوعی خود را بر آنها تحمیل نمایند، این بار مردم بودند که بالاجبار و به رغم میل باطنی امام علی (ع) او را بر مستند قدرت نشاندهند، همانطور که کناره‌گیری و خانه‌نشینی ۲۵ ساله را بر آن حضرت تحمیل کردند. حضور

فراگیر و درخواست و مشارکت آزادانه و آگاهانه مردم برای بیعت و تمهید پایگاه و حمایت مردمی حجت را بر حضرت علی(ع) تمام کرد و وی را مجبور به پذیرش زمامداری نمود: "أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامَ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ." (شهیدی، ص ۱۱)

قبول حکومت توسط امام علی(ع) به یک لحاظ جنبه بازدارندگی داشت، آن حضرت نگران آن بود که در صورت امتناع از زمامداری، افراد ناصالح و نالایق بر اریکه قدرت تکیه زنند و بندگان خدا را به بندگی خود درآورند و بیت‌المال را چپاول کنند و با مومنین به ستیز برخیزند و فاسقان را حزب خود قرار دهند: "وَلَكِنِّي آتَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دَوْلًا وَ عِبَادَهُ خَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حِزْبًا." (شهیدی، صص ۳۴۶-۳۴۷)

بدین سبب است که امیرمؤمنان(ع) براساس وصیت پیامبر اکرم(ص) یکی از اهداف اخذ قدرت را جلوگیری از سقوط، تباهی و فساد تدریجی امت به دنبال حکومت زمامداران ناصالح و نااهل معرفی می‌کند: "انهم قد سمعوا رسول الله(ص) يقول عودا و بدءا اما ولت امة رجلا قط امرها و فيهم اعلم منه الالم يزل امرهم يذهب سفلا حتى يرجعوا الي ما تركوا" آنان مکرر از رسول خدا(ص) شنیده بودند که می‌فرمود: هیچ امتی کار خویش را به عهده شخصی نگذارد در حالی که داناتر از وی در میان ایشان باشد مگر اینکه روز به روز کار آنان به پستی و زوال گراید تا اینکه از راه اشتباه خود بدانچه از دست داده‌اند، باز گردند و با صلاحیت‌ترین شخص را برای حکومت برگزینند. (العامری، ص ۱۱۸)

در یک تقسیم‌بندی کلی اهداف و انگیزه‌های امام علی(ع) از پذیرش حکومت را می‌توان به دو دسته طبقه‌بندی کرد. اول آن دسته که مستقیماً در رابطه با خیر و صلاح مردم مطرح می‌گردند مانند اصلاح شهرها و نُظْمِهِمْ لِإِصْلَاحِ فِي بِلَادِك (شهیدی، ص ۱۲۹)، ایجاد امنیت برای بندگان ستم‌دیده خدا "فَيَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِك" (شهیدی،

ص ۱۲۹) و عدم آرامش علماء در قبال شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستمدیده "الَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَأَسْغَبَ مَظْلُومٍ". (شهیدی، ص ۱۱)

دسته دیگر اهداف و انگیزه‌هایی هستند که جنبه الهی دارند ولی در نهایت در حیطه اصلاح جامعه، ایجاد عدالت، برقراری تساوی حقوق و تامین ساز و کارهای رفاه و سعادت دنیوی و اخروی انسانها عنوان می‌شوند مانند: اعاده نشانه‌های دین خدا "لِنُرَدَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ"، (شهیدی، ص ۱۲۹) اجرای حدود الهی اجرا نشده "تُقَامُ الْمُعْطَلَّةُ مِنْ حُدُودِكَ" (شهیدی، ص ۱۲۹) و برپایی حق و زوال باطل "أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعِ بَاطِلًا". (شهیدی، ص ۳۴)

نتیجه

پاسخ به یک سؤال اساسی می‌تواند جمع‌بندی و ماحصل مطالب این نوشتار باشد. سؤال این است که اگر براساس ادله و شواهد عقلی و نقلی متعدد مذکور حضرت علی(ع) از طرف خداوند به جانشینی پیامبر اکرم(ص) و رهبری مسلمانان منصوب گردیده بود به چه دلیل رسول اکرم(ص) و حضرت علی(ع) زمامداری و حکمرانی آن حضرت را به رضایت و پذیرش عمومی مردم موکول کرده و برای آنان چنین حقی را قائل شده بودند؟

این سؤال مهم و در عین حال پیچیده واجد جوانب و پاسخهای مختلفی است. اولاً هدف از جلب رضایت و مقبولیت مردم رسیدن به حکومت ایده‌آل و آرمانی یعنی حصول شکل‌گیری توأمان مشروعیت و مقبولیت بود. ثانیاً سخنان و اعمال پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) حامل این پیام می‌باشد که اعمال زور و خشونت و تحمیل فرد خاصی برای زمامداری مردم گرچه آن حاکم اصلاح و افضل انسانها نظیر حضرت علی(ع) باشد جایز نیست و حکومت ایده‌آل و مطلوب صرفاً در پرتو اراده آزاد و انتخاب و رضایت مردم حاصل می‌گردد. ثالثاً هر چند انتصاب امیر مومنان(ع) به مقام امامت و ولایت از سوی خداوند صورت گرفته بود، مع الوصف حق انتخاب برای مردم در تعیین حاکم و نوع

حکومت به مثابه امانت الهی در عرصه هستی جهت آزمایش و اتمام حجت و تعیین سرنوشت خود همچنان محفوظ است. از این رو پیامبر گرامی اسلام (ص) و حضرت علی (ع) نمی‌خواستند تا مردم را از این حق الهی خود محروم نمایند. رابعاً از آنجایی که انتصاب رهبر و حاکم از طرف خداوند مختص به ائمه معصومین علیهم‌السلام و متعلق به مقطع محدود خاص حیات آنان بوده و پس از این برهه کوتاه و در زمان غیبت امام زمان (عج) مردم در چارچوب اصول و ضوابط مشخص شریعت حاکم خود را انتخاب می‌کنند و نظر به اینکه اندیشه و سیره پیامبر اکرم (ص) و امیرمؤمنان (ع) جنبه الگوسازی و جاودانگی دارد و به عنوان معیار و حجتی ماندگار برای کلیه مسلمانان در همه اعصار لازم‌الاتباع بشمار می‌آید، بدین سبب آنان در رفتار و گفتار خود اصول و روشهای کلی و کلان برای تمامی مقاطع و مردم ارائه داده‌اند تا تکلیف مسلمانان در عصر غیبت روشن شود و راه هر گونه استبداد و سلطه ظالمانه بر جوامع اسلامی از طریق نفی و طرد حق و نقش مردم در انتخاب حاکمان و تعیین سرنوشت خود در عرصه سیاسی مسدود گردد.

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. قاضی، ابوالفضل، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران، نشر دادگستر، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.
۳. جعفری، محمدتقی، حکمت اصولی سیاسی اسلام، تهران، بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۶۹.
۴. شهیدی، سیدجعفر، ترجمه نهج‌البلاغه، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸.
۵. ابن‌ابی‌الحدید، عز‌الدین عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر: دار احیاء العربیة الطبعة الاولى، ۱۳۷۸ ق.
۶. بازرگان، عبدالعلی، شوری و بیعت، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱.
۷. المحمودی محمد باقر، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت: مؤسسه التضامن الفکری، ۱۳۸۵ ق.

۸. ابن قتیبه الدینوری ابو محمد عبدالله بن مسلم ، " الامامة و السياسة " مصر: مكتبة الحلبي، ۱۳۸۸ ق.
۹. ابن الاثير عزالدين ابوالحسن علي بن محمد المعروف، "الكامل في التاريخ" بيروت: دار صادر، ۱۳۸۵ ق.
۱۰. العامري الكوفي سليم بن قيس الهلالي، كتاب سليم بن قيس (كتاب السقيفة)، بيروت: دارالفنون للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۰۰ ق.
۱۱. المجلسي محمدباقر، "بحار الانوار الجامعة لعلوم الائمة الاطهار" بيروت: دار احياء التراث العربي، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ ق.
۱۲. خوانساری جمال الدين محمد، شرح غررالحکم و دررالکلم، با مقدمه و تحصحیح و تعليق ميرجلال الدين حسینی ارموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰.
۱۳. حلبی علی اصغر ، تاریخ اندیشه های سیاسی در ایران و جهان اسلامی، تهران: بهبهانی، ۱۳۷۲.
۱۴. سبحانی جعفر، مبانی حکومت اسلامی، ترجمه و نگارش فارسی ابوالفضل موحد، اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین(ع)، ۱۳۶۲.
۱۵. الهروی ابو عبید القاسم بنی سلام، "الاموال" تحقیق و تعليق محمد خليل هراس، بيروت: دارالفکر، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ ق.
۱۶. القشیری ابوالحسن مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، بشرح النووی، "بيروت: دارالكتاب العربي، ۱۴۰۷ ق.
۱۷. ثقفی کوفی اصفهانی ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الفارات تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.
۱۸. دلشاد مصطفی، دولت آفتاب، اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی(ع)، تهران: خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۷.